

شاه سلطان حسین صفوی در «دستور شهریاران»

دستور شهریاران نوشته محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری مجلس نویس دربار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه.ق) وقایع شش سال اولیه سلطنت آخرین پادشاه صفوی است؛ پادشاهی که بواسطه قلت منابع تاریخی پیرامون دوران حکومتش هنوز یک قضاوت تاریخی از جمیع جهات در مورد وی انجام نگرفته است و اگر بخواهیم شخصیت او را از لابلای نوشته‌های روزگار نادرشاه و پس از آن ارزیابی کنیم، از واقعیت به دور خواهیم افتاد.^۱ چه، بنا بر گفته میرزا محمد خلیل مرعشی در مجمع التواریخ: «میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری بعضی احوالات را بنا بر مصلحت و هوای وقت، در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر نموده»،^۲ لذا بر اساس همین کمبود منابع و در پاره‌ای موارد تحریف وقایع بود که راقم سطور به معرفی یکی از مهمترین متون تاریخی اواخر عهد صفوی یعنی «دستور شهریاران» اقدام ورزید...

تنها نسخه نفیس کتاب دستور شهریاران که تاکنون شناخته شده تحت شماره 2941 در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه که توسط «ریوه» تهیه گردیده، پیرامون این اثر، ذیل شماره ۶۲ چنین نوشته شده است: «2941 or ۲۵۰ گگ، ۱۴/۱۵/۵x/۱۰، ۱۴ س، ۴ سانتیمتر طول، نستعلیق پخته، با عنوان و سرلوح و مجدول بازر، ظاهراً نوشته شده در قرن هیجدهم، قسمتی بواسطه رطوبت و آبخوردگی پاک شده و انجام افتاده است.»^۳

دستور شهریاران شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه (۱۱۰۵-۱۱۱۰ ه.ق) حکومت شاه سلطان حسین صفوی می‌باشد. مؤلف در مقدمه نسبتاً طولانی خود، پدید آمدن سرمشقی در زمینه ملکداری از سوی شاه سلطان حسین را سبب نظم کتاب دانسته و پس از صدور دستور نگارش، به قول خویش «انگشت قبول را میل سرمه روشنایی چشم اعتبار گردانیده و سررضا و تسلیم را به زمین بوس اطاعت و انقیاد به آسمان عز و افتخار رسانیده است و از آنجا که در این امر مأمور آن شهریار بلندهمت غیور بوده، این اثر را مسمی به دستور شهریاران گردانیده»^۴ و نیز می‌گوید که تصمیم داشته «به دستور اکثر تواریخ سلف، طوطی خامه شیوا مقال را به ذکر وقایع هر سال در ذیل همان سال به شور و شعف درآورد، اما چون جلوس میمنت مانوس و طلوع تیر اعظم ملک و جهانداری و سطوع کوکب کرم سلطنت و شهریاری... در هفتماه ایت ائیل ترکی مطابق سنه ۱۱۰۵ بوقوع پیوسته، خامه وقایع نگار، ذکر این بشارت نامه روزگار را در ذیل طلیعه‌ای مرقوم و سایر وقایع تنه ایام آن سال فیروزی اشتمال را نیز در شرح بندی از بسط بساط معدلت و فرماندهی و نظم و نسق جهان... در طی نمود آن طلیعه مرسوم نمود.»^۵

بدین ترتیب مؤلف دیباچه را با حمد و ثنای خداوند متعال آغاز کرده، سپس به نعت رسول اکرم «ص» و مدح علی بن ابیطالب «ع» و سایر ائمه بزرگوار پرداخته و پس از آن، بدون مقدمه به شرح مختصر اوضاع کشور در اواخر دوران حکومت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق) مبادرت جسته و اشاره می‌کند که: «در ایام تقاعد آن پادشاه قدس مکان جمعی از سپاه نصرت یزک در الکاء خراسان به

محارست آن ملک از تاراج و یغمای اوزبک و بعضی از قشون فتح آثار به محافظت و تسکین شورش دارالقرار قندهار و جندی از جنود قیامت ورود به دفع فتنه گرجیان مردود و طایفه‌ای از لشکر صاعقه اثر به تنبیه سلیمان کرد از دین بی‌خبر و قشونی از مجاهدان ظفر نشان به رفع آثار طغیان اعراب و شورش عربستان و گروهی از جیوش دریا خروش با استعداد به محارست کوتاه کردن دست تطاول ترکمانان استرآباد و جماعتی از غازیان ظفر توان به قلع آثار فساد بلوچ بی‌نام و نشان مأمور شدند.^۶

بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که در اواخر عهد حکومت شاه سلیمان به علت ضعف و سستی پادشاه و در پایان اکثر صفحات کشور را شورش فراگرفته و مرگ پادشاه مزبور در ۱۱۰۵ هـ. ق. خودمیزید بر علت شده است. محمد ابراهیم در دستور شهریاران می‌نویسد: «پس از درگذشت شاه سلیمان، ابتدا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام اصفهان با سایر علمای زمان به تجهیز و تکفین و نماز او در باغ گلدهسته پرداختند و علم دعای اخلاص بر ذروهٔ سماء اجابت افراختند و عمارت آن باغ را به فروش ملوکانه و عود سوزها و مجرمهای پادشاهانه آراسته، صندوق نعش مبارک را ملبس به البسهٔ فاخره نموده در میان عمارت بر روی قالیچهٔ مسندی گذاشتند و حفاظ و قراء به تلاوت کلام‌الله و امراء و بندگان درگاه به گریه و ناله و آه مشغول گشتند و تا سه روز فوج فوج از علماء و امراء و ارباب مناصب و ملازمان و سادات و اعزه و اعیان به دعا و زیارت و خواندن فاتحهٔ استدعای مغفرت پرداخته و هر روزه سیصد قاب طعام به مسجد جامع برده به طلبهٔ علوم و مستحقین می‌دادند.»^۷ روز چهارم تابوت بر روی تخت روانی در حالی که جمعی از توابع امراء و ریش سفیدان به همراه آن بودند به سوی قم به راه افتادند «به هژدهم شهر ذیحجه سنهٔ ۱۱۰۵ در جوار قبهٔ متبرکهٔ معصومهٔ مطهره و مضجع آباء و اجداد عالی درجه، تختگاه آن شهریار روی زمین را در زیر زمین و خوابگاهی که همیشه بر بالای تخت و رخت بود، در تنگنای لحد و خاک تیره سخت ساختند.»^۸

بعد از درگذشت شاه سلیمان «انجمنی به جهت جانقی و کنکاشی امور ضروریهٔ آن واقعهٔ زهرپاش و زینت دادن دیهیم شاهنشاهی از تبارک خلفی از دودمان فرماندهی و زینت بخشی اورنگ سلطنت و فرهی از مربع نشینی نتیجه‌ای از خاندان خلافت و پادشاهی منعقد ساختند و لز آنجا که «حسین میرزا را نسبت به دیگران برتر دانسته، وی را به پادشاهی برداشتند» و بی‌اختلافی و بدون تشبث رأیی دلهای اخلاص نشان گرم خون هواداریش و ذرات جامهای صوفی نژادان، سرگرم ترتیب خورشید شهریاریش گردید.»^۹

محمد ابراهیم در ادامهٔ حوادث سال ۱۱۰۵ هـ. ق. به تشریفات جلوس، خطبه‌هایی در تهنیت این امر و احکام و فرامین صادره از سوی شاه سلطان حسین در خصوص ترک مناهی و منع شراب و انتصاب اشخاص به مشاغل دولتی پرداخته است. از سایر مطالب ذیل سال ۱۱۰۵ در دستور شهریاران چنین برمی‌آید که شاه سلطان حسین درحالی بر اریکهٔ سلطنت ایران تکیه زده که در هر گوشهٔ کشور، شورش و اغتشاشی برپا بوده است. چنان که در روز اول جلوس میمنت مقرون خیر شورش میرالله سرکردهٔ بلوچ طاغوکی و غارت محال گرشک توسط ایشان به دربار عظمت نشان رسید و اگرچه دولت صفوی سعی در سرکوبی ایشان نمود، لیکن دامنهٔ این شورش به سال دوم سلطنت نیز کشیده شد و در طی این مدت اقوام بلوچ با تمسک به شیوه‌های جنگ و گریزانه، دامنهٔ تاخت و تاز را نگاه تا نواحی مرکزی کشور گسترش دادند.

بنابر مطالب دستور شهریاران در سال ۱۱۰۶ هـ. ق. شاه سلطان حسین علاوه بر سرکوبی شورش فوق به فرومالیدن عصیان انوشه خان والی خوارزم و حرکت ازبکها در تحت لوای وی پرداخته است و در سال ۱۱۰۷ هـ. ق. این آخرین پادشاه صفوی با مسئلهٔ سلطان اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هندوستان که به دربار ایران پناهنده شده بود و شورش سلیمان کرباخ در نواحی کردستان و غرب ایران، سرکوبی

طایفه اوزبیکه شمال توسط ولی محمدخان چنگیزی، درگیرهای سید فرج الله والی عربستان با «مانع» نامی از اشرار محلی، شورش مجدد اوزبکان به سرداری «زیرپاسر» به عزم تاخت خراسان، خروج خارجیان در مسقط و عمان بر علیه دولت صفوی و اعزام علیمردان خان به منظور سرکوبی آنها مواجه بوده است.

سال ۱۱۰۸ ه.ق را نیز شاه سلطان حسین بنابر آنچه که در دستور شهریاران آمده با شورشهایی در نواحی مرکزی، جنوب و شمال شرقی کشور سپری نموده و تنها افتخارش در این سال این بوده که ناحیه بصره را که به موجب معاهده قصر شیرین منعقد در زمان شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق) جزو خاک عثمانی محسوب می شده در اختیار گرفته است و به قول لکهارت: «از عجایب تقدیر آن که قوای شاه سلطان حسین آن بی علاقه ترین پادشاهان به جنگ، موفق به تصرف بصره شدند، افتخاری که نمی بایستی طی سالهای بعد نصیب نادرشاه و سربازان تعلیم یافته وی گردد»^{۱۰}

سال ۱۱۰۹ ه.ق یعنی سال پنجم سلطنت شاه سلطان حسین از یک سو صرف اعزام سفیر و ارسال مراسله و مکاتبه بین ایران و عثمانی بر سر تصرف بصره گردید و از سوی دیگر دولت صفوی درگیر سرکوب شورش ترکمانان یموت، کراپلی و گوکلان در شمال و عصیان والی عربستان در جنوب بود. متأسفانه در خصوص سال ششم سلطنت شاه سلطان حسین صفوی به علت افتادگی نسخه خطی دستور شهریاران اطلاع کاملی نداریم و فقط می دانیم که در این سال همچون سابق بلوچها سر به طغیان برداشته و نواحی کرمان را مورد تاخت و تاز قرار داده اند و در همین زمان گرگین خان گرجی تازه مسلمان ملقب به شاهنوازخان از سوی حکومت صفوی حاکم کرمان شده و توانسته است بلوچها را با آن چنان شدنی سرکوب نماید که از سوی دولت مرکزی مورد تشویق واقع شود.

پیرامون این که دربار شاه سلطان حسین صفوی در ادامه سال ششم سلطنت تا ظهور فتنه افغان به سرکردگی میرویس و پس از آن فرزندش محمود، در دهه دوم و سوم قرن دوازدهم هجری قمری دچار چه حوادثی شده و چه مصائب و مشکلاتی را پشت سر گذاشته است، ظاهراً اثری جامع و کامل وجود ندارد و آنچه که به صورت پراکنده شاید بتوان یافت، از خلال جنگها و مجموعه های خطی و یا سفرنامه های سیاحان و سفیران اروپایی می باشد که پرداختن بدانها از حوصله این مقال خارج است.

به هر ترتیب افتادگی نسخه خطی دستور شهریاران در ذیل وقایع سال ۱۱۱۰ ه.ق که در فوق بدان اشاره شد، هرگز از اهمیت این کتاب نمی کاهد. چه، همانطور که قبلاً گفته آمد، این اثر شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه حکومت شاه سلطان حسین می باشد. به طوری که تاکنون اطلاعاتی که در خصوص آخرین پادشاه سلسله صفوی در دست بوده، از خلال چند کتاب همچون تحفة العالم میرفندرسکی،^{۱۱} مجمع التواریخ مرعشی،^{۱۲} تذکره احوال حزین،^{۱۳} زبده التواریخ محمد محسن،^{۱۴} زبده التواریخ سندجی،^{۱۵} رستم التواریخ محمد هاشم آصف،^{۱۶} سفرنامه کروسینسکی،^{۱۷} سفرنامه جملی کاری،^{۱۸} سفرنامه هنوی،^{۱۹} سفرنامه ولینسکی،^{۲۰} سقوط اصفهان گیلانتر،^{۲۱} گزارش سفارت دری افندی،^{۲۲} گزارش سفیر پرتغال در دربار ایران،^{۲۳} تذکره الملوک،^{۲۴} و دستورالملوک میرزارفیعاً^{۲۵} و چند اثر تحقیقی معاصر نظیر انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران تألیف لارنس لکهارت^{۲۶} و یا برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان اثر ویلم فلور^{۲۷} می باشد که در غالب آثار فوق پس از ذکر جلوس شاه سلطان حسین و خصایص ذاتی و صفات اخلاقی و احياناً اقدامات اولیه همچون صدور فرمان منع شراب و سایر منہیات، به فتنه افغان به سرکردگی میرویس و پسرش محمود و نهایتاً سقوط سلسله صفویه پرداخته شده است و شاید بتوان گفت در اکثر آثار مذکور به حوادث دوران حکومت شاه سلطان حسین اشاره ای نشده و از این بابت تنها کتابی که می تواند تا حدودی بیانگر وقایع سالهای اولیه حکومت این آخرین پادشاه صفوی باشد، کتاب دستور

شهریاران محمد ابراهیم نصیری است که تصحیح و تحشیه آن موضوع پایان نامه تحصیلی اینجانب بوده و امید می‌رود در آتیه نزدیک چاپ و انتشار آن صورت تحقق یابد.

یادداشتها

- ۱- احسان اشراقی: شاه سلطان حسین در تحفة العالم، نشریه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره اول از جلد اول، ص ۷۵.
- ۲- محمد خلیل مرعشی: مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۱.
- ۳- Charles Rieu: Persian Manuscripts, Supl. London, 1895, P. 41
- ۴- محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری: دستور شهریاران، گک ۱۴ آ.
- ۵- همان کتاب، گک ۱۴ آ و ۱۴ ب.
- ۶- همان کتاب، گک ۷ ب و ۸ آ.
- ۷- همان کتاب، گک ۲۷ ب.
- ۸- همان کتاب، گک ۲۹ آ.
- ۹- همان کتاب، گک ۱۵ آ.
- ۱۰- لارنس لکهارت: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد (تهران: طهوری، ۱۳۶۶)، ص ۶۰.
- ۱۱- میرفندرسکی، ابوالقاسم: تحفة العالم، نسخه خطی ۲۴۶۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۲- محمد خلیل مرعشی، پیشین.
- ۱۳- حزین، شیخ محمدعلی: تذکره اصفهان. تأیید. ۱۳۴۴.
- ۱۴- محسن، محمد: زبده التواریخ، نسخه خطی ۱۵ ب ادبیات، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۵- سندجی: زبده التواریخ، نسخه خطی (9) 18 کتابخانه براون.
- ۱۶- آصف، محمدهاشم: رسم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۸.
- ۱۷- کرو سینسکی: سفرنامه، ترجمه عبدالرزاق دنبلی مفتون. تصحیح مریم میراحمدی. تهران. توس ۱۳۶۳.
- ۱۸- کارری، جملی: سفرنامه، ترجمه نخجوانی و کاررننگ. آذربایجان. فرهنگ و هنر. ۱۳۴۸.
- ۱۹- هنوی، جونس: سفرنامه یا هجوم افغان و زوال دولت صفوی. ترجمه اسماعیل دولشاهی. تهران. یزدان. ۱۳۶۷.
- ۲۰- ولینسکی: سفرنامه، ترجمه اسماعیل دولشاهی، سخن ۲۶ (۱۳۵۶): ۴۱۱-۴۲۱.
- ۲۱- گیلانتز: سقوط اصفهان. ترجمه محمد مهربار. اصفهان. شهریار. ۱۳۴۴.
- ۲۲- دری افندی: گزارش سفارت، به کوشش طاهری شهاب، وسید ش ۶، سال ۶ (۱۳۴۸): ۴۴۹-۴۵۷. ش ۷: ۶۱۹-۶۲۴.
- ۲۳- گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه (از زبان پرتغالی) ژان اوین، ترجمه پروین حکمت، تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۵۷.
- ۲۴- تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۹.
- ۲۵- میرزا رفیعا: دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش پژوه. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم.
- ۲۶- لکهارت، لارنس، پیشین.
- ۲۷- فلور، ویلم: برافزادن صفویان، برآمدن محمود افغان. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران. توس. ۱۳۶۵.

پوزش و تصحیح

مقاله «زرج، زرج» که در صفحه ۳۷ شماره پیش چاپ شده نوشته فاضل گرامی آقای مصطفی موسوی مقیم رشت است و به اشتباه از سوی مجله نام فاضل گرامی دیگر آن شهر آقای محمود نیکویه قلمداد شده است. از دو نویسنده و پژوهنده ارجمند پوزش می‌خواهیم و از خوانندگان ارجمند هم.